

دانیل داگلاس هوم، غولی در میان کوتوله‌ها

می‌توان گفت دانیل داگلاس هوم Daniel Douglas Home معروف‌ترین چهره در میان مدیوم‌های دنیاست! درباره وی کتب بسیاری نوشته شده است اما باز هم ابهامات در مورد زندگی او بسیار زیاد است! مخالفانش او را یک شیاد می‌دانستند در حالی که طرفدارنش او را بالاتر از انسانها معمولی خطاب می‌کردند. شاهدان عینی بیان می‌کردند که گاهی حتی حضور او در یک خانه باعث می‌شود، خانه به لرزه در بیاید. گاه گفته‌اند که او میزهای سنگین ۱۰۰ کیلویی را بدون هیچ‌گونه تماس دستی، از جای خود بلند می‌کند. او می‌تواند پرواز کند، قد خود را دراز کند و یا روحی را به طور کامل احضار کند. در تعریف از او گفته‌اند در دنیای واسطه‌ها، هوم غولی بود در دنیای کوتوله‌ها

او در سال ۱۸۲۳ در ادینبورگ انگلستان متولد شد. پدرش فردی دائم‌الخمر بود (معمولا اکثر مدیومها دارای این خصوصیت هستند) و او نزد عمه‌اش زندگی می‌کرد. آنها بعدا به به آمریکا مراجعه کردند. او در نوجوانی مدعی بود ارواح را می‌بیند و کار تا آنجا پیش رفت که عمه‌اش از کشیشان خواست تا عملیات جن‌گیری را برای او انجام دهند که دانیل معالجه نشد!!

بعدها عمه، او را از خانه بیرون کرد و او مجبور شد در اوایل جوانی روی پای خود بایستاد. خانه‌ای اجاره کرد و این خانه از آن به بعد محل دائمی احضار ارواح بود. او صفات مثبت ظاهری و شخصیتی زیادی داشت که میتوانست را مردم را به خود جذب کند! او پیانو را خوب می‌نواخت و برای مردم از کتب مشهور نقل قول می‌کرد و جذاب و خوش‌برخورد بود و نکته مهمتر از همه اینکه او در طول ۲۰ سال برگزاری جلسات احضار ارواح هیچگاه پولی دریافت نکرد، اما از دریافت هدیه امتناع نمی‌کرد. او قادر بود که در اتاق روشن در برابر چشمان کنجکاو و محققان، اشیا را به چرخش و یا پرواز در آورد. او یک بار در حالی که روی یک میز یکی از محققان نشسته بود، میز را به گردش و پرواز در آورد. محققان نتیجه گرفتند که حتما نیرویی ماوراءالطبیعه در کار است. بعدها شاهدان عینی گزارش کردند هوم نه تنها اشیاء را، بلکه خود را نیز می‌تواند به پرواز درآورد و حتی عده‌ای سعی می‌کردند او را به زور روی زمین نگاه دارند اما او دوباره پرواز می‌نمود. بعدها او قادر شد تا دست و یا انگشت اشباح را ظاهر کند!

خود هوم چهره‌ای شاعرانه و نافذ داشت اما متاسفانه از مرض سل رنج می‌برد به همین علت لاغر بود. در سال ۱۸۵۵ ارواح به او پیشنهاد کردند تا به انگلستان برود و به این ترتیب فصل جدیدی در زندگی او گشوده شد!

بعد از اینکه دانیل داگلاس هوم به لندن رسید، دوباره جلسات احضار ارواح را از سر گرفت! اما شهرت واقعی برای او زمانی حاصل شد که در میان شرکت‌کنندگان جلسات احضار ارواح وی، رابرت و الیزابت براونینگ، شعرای مشهور انگلیسی، حضور پیدا کردند. در طی یکی از جلسات ارواح یکی از ارواح دسته گلی را بلند کرد و بالای سر الیزابت گذاشت. البته باید گفت

الیزابت شدیداً به این ماجرا اعتقاد پیدا کرده بود! اما نقطه مقابل وی شوهرش بود که مخالف سرسخت هوم بود و به همین دلیل الیزابت بعد از مدتی به تنهایی در جلسات حضور پیدا می‌کرد.

به تدریج شعرای معروفتری در جلسات احضار ارواح او حضور پیدا کردند نظیر ویلیام ثاکری، ایوات تورگینف، دانتیه گابریل روزتی. اما اوج شهرت وی زمانی بود که در سال ۱۸۷۵ ناپلئون سوم و همسرش ایوژنی در مراسم وی حضور پیدا کردند. از جزئیات این جلسات چیز زیادی به بیرون درز پیدا نکرد، فقط گفته شده است که در یکی از این جلسات هوم دستی را ظاهر کرد که یک انگشت نداشت و ایوژنی آن را به عنوان دست پدر خود شناسایی کرد!! در این زمان هوم مورد اعتماد کامل خاندان سلطنتی بود. اما بعد از یک سال مجبور شد فرانسه را ترک کند. شایعات زیادی در باره این سفر وجود دارد، اما می‌گویند که دادگاهی در فرانسه حکم جلب وی را به جرم شیادی صادر کرده بود.

بعد از فرانسه او به روسیه رفت و کارهایش به زودی مورد توجه تزار الکساندر دوم واقع شد. او با دختری از اشرافزادان روسی به نام الکساندرینا در کردل آشنا شد و کار آنها به ازدواج کشید. این ازدواج احتیاج به اجازه رسمی سلطنتی داشت که تزار آن را صادر کرد! در جمع مهمانان عروس الکساندر دوما (نویسنده کتاب سه تفنگدار) و کنت الکسی تولستوی (برادرزاده تولستوی نویسنده) حضور داشتند. البته این وصلت آینده خوبی نداشت و یک سال بعد مادام هوم سل گرفت و درگذشت. با مرگ او هوم دچار مشکلات مالی زیادی شد و بیماریش شدت گرفت.

او دوباره به لندن برگشت و این بار با بیوه ثروتمندی به نام خانم لیون آشنا شد. او توانست روح شوهر او را احضار کند و به خانم لیون از طریق او القاء کند که باید به هوم کمک مالی کند. خانم لیون نیز به او کمک‌هایی می‌کرد. اما به تدریج روح مرحوم لیون بیشتر اصرار می‌ورزید تا اینکه در نهایت میزان این کمکها به ۶۰ هزار پوند افزایش یافت! در اینجا بود که داد خانم لیون به هوا رفت و به دادگاه به اتهام کلاهبرداری از هوم شکایت کرد. دادگاه هم بعد از کشمکش‌های زیاد به نفع خانم لیون رای داد.

البته هوم بعد از این ماجرا از پاننشست و دوباره جلسات خود را از سر گرفت. اما این دفعه معروفترین سیاستمداران انگلستان بودند که در جلسات او حاضر می‌شدند. او در طی این جلسات به شهادت حاضران، عجیب‌ترین و غیرعادی‌ترین حرکات خود را به نمایش گذارد. او از زمین پرواز می‌کرد، قدش را دراز می‌نمود و فلز گداخته را در دست‌های خود می‌گرفت و از همه عجیب‌تر این بود که او یک بار از اتاقی خارج شد و چند دقیقه بعد در پشت پنجره اتاق در هوا شناور بود! البته اتاق و پنجره در طبقه سوم ساختمان بود و ۲۵ متر از زمین فاصله داشت.

کارهای هوم در پرده‌ای از ابهام پنهان شده است! گروهی او را متخصص نابغه احضار ارواح می‌دانند و عده‌ای نیز او را متقلبی زیرک. جلسات او به هیچ کدام از جلسات واسطه‌های دیگر شبیه نبود، آخر او عادت داشت که آنچه را که ظاهر می‌کند، پیشاپیش اعلام کند و این امر شک بسیاری از کارشناسان را بر می‌انگیخت اما آنها نتوانستند تقلبی را در کارهای او ثابت کنند.

چارلز دیکنز نویسنده انگلیسی او را ((گردن کلفتی رسوا)) نامید. هاری هودینی، شعله‌باز معروف او را ((سیاه کاری ملعون)) لقب داد اما در طی دو دهه احضار ارواح حتی یک نفر هم نتوانست اثبات کند که او در کارش تقلب می‌کند هوم در ۴۳ سالگی بر اثر ابتلا به مرض سل پیشرفته درگذشت. شهرت هوم و خواهران فاکس در دنیای احضار ارواح و نزد کسانی که به کارهای آنها اعتقاد دارند هنوز پا برجاست!

تابستان ۱۸۵۵ اشراف زاده انگلیسی جان ریمور و همسرش جلسات احضار ارواح متعددی را در ویلای تابستانی خود، ایلینگ ویلا، برگزار می‌کردند تا آنجا که این شایعه در بین مردم پیدا شده بود که ارواح شیطانی به این خانه رفت و آمد دارند. در ایلینگ ویلا مهمانان متعددی وجود داشتند از جمله الیزابت براونینگ شاعر انگلیسی که هوم را ملقب به شگفت‌انگیزترین مرد انگلستان کرده بود. در ۲۳ جولای ۱۸۵۵ میهمانان به این ویلا رفتند و گزارش این جلسه در تاریخ باقی مانده است.

به محض ورود به ویلا، رابرت براونینگ با هوم آشنا شد و از او خوشش نیامد. او بعدها به دوستی نوشت: ((رفتارش لوس و کودکانه بود، خانم و آقای ریمور را پاپا و ماما صدا می‌کرد و مرتب آنها را می‌بوسید)) ساعت ۹ شب، چهارده نفر دور میزی نشستند و جلسه آغاز شد. روی میز یک چراغ نفتی حباب‌دار روشن بود و نور کمی به اتاق می‌پاشید.

میزبان از مهمانان خواست در طول جلسه سوالی نکنند. فقط به آنچه ارواح به آنها نشان می‌دهند نگاه کنند. بزودی صدای ضربه‌های کوتاه بلند شد و میز به حرکت در آمد و به این سو آن سو تاب می‌خورد. همه تصور می‌کردند ضربه‌ها از طرف روح پسر خانواده است که ۳ سال قبل مرده بود.

براونینگ نوشت: ((دست همه روی میز بود. با وجود این میز چنان کج شد که فکر می‌کردم چراغ روی آن واژگون می‌شود اما چراغ ثابت ماند))

میز دوباره صاف شد اما ضربه‌ها ادامه پیدا کرد. معلوم نبود صدا از کدام طرف می‌آید، اما به زودی واقعه‌ی جدیدی اتفاق افتاد. خانم ریمور احساس کرد کسی یا چیزی او را لمس می‌کند اما او هیچ چیزی ندید، کنار او همسرش جان نیز این احساس را داشت. آن دو یقین داشتند که روح پسرشان آنها را لمس می‌کند.

الیزابت براونینگ نفر بعدی بود که احساس کرد نیروهای نامرئی او را لمس می‌کنند. شوهر او احساس کرد چیزی آستین او را بالا می‌کشد.

روح از طریق ضربه‌ها پیام فرستاد که می‌خواهد دستش را نمایش دهد. یک نفر چراغ را خاموش کرد. تنها نوری که از ورای پرده‌ها می‌تابید، نور ماه بود که در پشت تکه‌ای ابر پنهان شد. هیجان‌انگیزترین قسمت نمایش آغاز شد.

رابرت براونینگ نوشت: ((اتاق آن قدر تاریک بود که به سختی می‌شد چیزی را تشخیص داد که چیزی پشت پنجره تکان می‌خورد.)) بعد در تاریکی دستی آبی‌رنگ و درخشان ظاهر شد. درست بالا آمد، عقب رفت و دور و اطراف تکان خورد، مثل آن بود که دست با پارچه توری نازکی به میز اتصال دارد و بعد چند دست دیگر ظاهر شد. یکی از آنها زنگ کوچکی را از روی میز برداشت و آن را به صدا درآورد.

براونینگ متوجه شد که دست‌ها دور و بر هوم ظاهر می‌شوند. همسرش عینکش را برداشت تا مطمئن شود دست‌ها واقعی هستند، به همان اندازه که او متقاعد شده بود همه چیز حقیقت دارد، شوهرش به همه چیز مشکوک بود. بعد آقای هوم آکاردئونی را با یک دست گرفت - سازی که حتما باید با دو دست نواخته شود- ساز به صدا در آمد و آهنگی زیبا نواخته شد.

الیزابت بعدها برای خواهرش نوشت: ((اتاق تاریک بود. یکی از دست‌ها، دسته‌گلی را که روی میز بود برداشت و آن را بر سر من گذاشت. فاصله این دست با من، به اندازه‌ی فاصله دستی است که با آن نامه را می‌نویسم. دستی سفید، مردانه و زیبا، من آرام بودم و ابدًا نترسیدم))

رابرت چند بار احساس کرد که ارواح او را لمس می‌کنند، یکبار در ناحیه زانو، یک بار در مچ دست. ((دست گرم و زنده بود)) . بعد ارواح از ما خواستند تا چراغ‌ها را روشن کنند، حالا می‌توانستم همه چیز را معاینه کنم! میز از زمین بلند شد. زیر آن را نگاه کردم. حدود ۳۰ سانتی‌متر از زمین فاصله داشت و چیزی به آن متصل نبود. دست‌ها آقای هوم بالای میز بود)) جلسه در اینجا خاتمه یافت. براونینگ نمی‌توانست بگوید چه چیزی باعث بلند شدن میز، دست‌گل و تماس با لباس آنها شده بود. اما در حال او عقیده داشت که هوم یک حقه باز است.